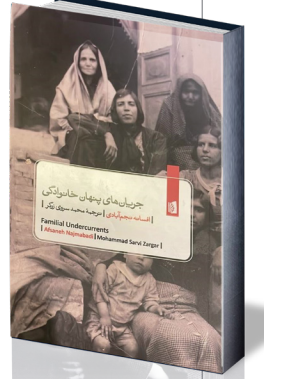




خانواده حداقل برای ما ایرانیان، همیشه مظهر صداقت، راستگویی، آرامش و صد البته مامنی امن برای اعضایش است. حال اگر در این میان المان کوچکی از راه برسند و این همه آرمان گرایی را خدشه دار کند و رو به زوال ببرد، سخت بنماید دوباره همه چیز را از سر نو بنا کرد. افسانه نجم آبادی، پژوهشگر حوزه زنان، استاد دانشگاه هاروارد در رشته مطالعات زنان و جنسیت و تاریخ، همیشه به موضوعاتی از این دست، رویکردی ویژه داشته است. زنان، برای این نویسنده در نقطه راس هرم قرار دارند و موضوعات مربوط به آنها از جمله دغدغه های فکری او محسوب می شوند. کتاب

«جریان های پنهان خانوادگی» که به تازگی از این نویسنده توسط نشر بیدگل به چاپ رسیده است، موضوعی پیچیده و حساس دارد. در راس موضوع، مسأله خانواده مطرح است. کتاب با قرار دادن حریم خانوادگی زندگی نویسنده، به بررسی جزئی مسأله ازدواج و عشق در اواسط قرن بیست می پردازد. پیدا شدن خواهر ناتنی نویسنده سر آغاز کشف و شهود او از زندگی پنهانی پدر خانواده می شود. پدری که به دور از دید خانواده اول همسر دیگری اختیار کرده و از او فرزندی دارد که بعدها با او دنیا رفتن این راز برای همه آشکار می شود. افسانه نجم آبادی با مثال زدن و کنکاش در روابط خانوادگی خود دست به تحلیل بررسی در مورد پدیده چند همسری می زند. زمانی که پدر او در او چشم خانواده اولش دست به تشکیل خانواده ای مجدد می زند که البته این موضوع چندان هم از ذهن دور نبوده است. عادات و تعاریفی که خیلی از زن ها را اوارا به سکوت می کرده است، شاید چندان از سز رضایت نبوده و حفظ آبرو تنها دلیل این سکوت بوده است. ... فهمیدم میل مادرم به سکوت نسبی درباره این موضوع که بعداً متوجهش شده بود، راهی برای حفظ آبرو بود. همان گونه که بسیاری از بستگانم گفتند، تمهیدی برای محترم ماندن در چشم بقیه، آن هم در محیطی که هر مشکلی در ازدواج به پای زن نوشته می شد. ...»

در این کتاب با موضوع مهم ازدواج از سر عشق آشنا می شویم. با تغییر جامعه پیشین به جامعه نو ظهور شهری و عوض شدن طرز فکر عمومی، ازدواج ها از آن سبک سنتی خارج شده و به عشق، مهر و دل بستگی بدون توجه به ازدواج های خشک از سراجبار می رسیم. در تهران نو ظهور بعد از دوران دهه ۴۰ با خانواده هایی آشنا می شویم که کم کم از آن سبک ازدواج های سنتی خارج شده و زندگی خانوادگی را با نگرشی نو می بینند. ادبیات قرن نوزدهمی در روند این تغییر و این نگرش نوبی تاثیر نبوده و الهام از آن، نظام خانواده را به سوی تک همسری هدایت کرده است. همان طور که نویسنده در این کتاب به خوبی نقش اثبات دار و روند تغییر نگرش خانواده بررسی کرده است، خواننده نیز در یادآوری خاطرات گذشته تلاش و کوشش می کند. نوشتن نامه های عاشقانه، عکس های دونفره، خاطرات واشیایی که به عنوان اجزایی مهم در این میان رد و بدل می شده است شاید همه و همه در این گذار از چند همسری به تک همسری موثر بوده باشد. «... این نامه ها اغلب جایگاه ارقم شان را در شبکه خویشاوندی گسترده تری که در بطن آن قرار داشتند مشخص می کنند. با این حال نامه های از زوجه به زوج دیگر نوشته می شد، مضاف بر این سبک خاصی از زندگی زنانه ای محبت آمیز را ایجاد می کرد...» نجم آبادی در این روند به بررسی معانی مختلف ازدواج در جامعه مدرن و سنتی می پردازد. به اندیشه های انسان ها برای تشکیل خانواده و هدف آنها از زندگی با شریک شان و اساسا هدف از بودن در کنار خانواده، نویسنده تمام عناصر دگرگونی اندیشه ها را در مورد خانواده مورد بررسی قرار داده است و به خوبی برای خواننده این موضوع را روشن می سازد که چطور در یک گذار از سنت به مدرنیته حتی المان های شهری و شهرسازی نیز می تواند بر روند تغییر افکار یک جامعه در خصوص چنین موضوع مهمی تاثیرگذار باشد. تا جایی که مسأله چند همسری به تک همسری تبدیل بشود. خانه ها در جامعه مدرن دیگر نه فضا و نه ابنیه روانی را جهت زندگی چند همسر یا هم ندارد. خانه های کوچک امروزی، تغییر اندیشه مرد و زن و آماجشان در مورد ازدواج، دیگر آن جامعه گذشته و عقایدش را بر نمی تابد و جامعه هدف دیگری از ازدواج و تشکیل خانواده را در سر دارد.



بینا ابراهیمی در گفت و گو با «آرمان ملی»:

عواقب دیکتاتوری در «نشخوار رویاها»

آرمان ملی - زهره نیلی: آریل دورفمن در «نشخوار رویاها» به روایت خاطراتش می پردازد. از زمان به قدرت رسیدن پینوشه و تبعید او تا زمانی که خود زندگی در آمریکا را انتخاب کرد. در حقیقت، این کتاب خود زندگی نامه دورفمن است که «خاطرات یک تبعیدی سرکش» و اوضاع سیاسی، اجتماعی و تاریخی آن دوران را تصویر می کند. «نشخوار رویاها» را بینا ابراهیمی ترجمه و نشر برج منتشر کرده است. اهالی نشر و مطالعه، ابراهیمی را بیشتر به کتاب های نوجوان و ترجمه های متعدد و متنوعی چون «ماکارونی روی سقف»، «مجموعه داستان های «بچه های خوش شانس کلاس نحس»، «مجموعه کارآگاهی «نانسی درو»، «مجموعه داستان های «کارآگاه آگاتا» و «سنگ ها در آب» می شناسند. به بهانه انتشار «نشخوار رویاها» گفت و گویی نه چندان بلند با مترجم کتاب انجام شد که در ادامه می خوانید:

پیش از این مترجمانی چون آقای عبدا... کوثری، اسد امرایی و بهمن دارالشفای حتی پیش تر زنده یاد محمود کیانوش به ترجمه آثار دورفمن پرداخته اند. چه شد که تصمیم گرفتید به برگردان «نشخوار رویاها» بپردازید؟

راستش این کتاب معرفی ناشی بود که در نهایت راهنمان از هم جدا شد و من ماندم و کتابی که بخشی از آن را خوانده بودم و به شدت، مجذوبش شده بودم. آن قدر که تصمیم گرفتم ترجمه اش کنم. ترجمه ای که هم برام طاقت فرسا بود، هم لذت بخش. بخش زیادی از سختی ترجمه به دلیل شباهت اتفاقات و فضاهایی بود که در کتاب به آنها اشاره شده و البته اوضاع و احوال اینترنت و وضعیت فیلترینگ و نیاز من به جست و جوی ارجاعات بسیار در متن دورفمن ...»

تا چه اندازه، فضاها و شرایط اجتماعی- سیاسی مشترک، شما را به ترجمه کتاب «نشخوار رویاها» تشویق کرد؟

طبیعتا وقتی تجربه ای را از سر می گذاریم و همزمان درباره تجربه زیسته مشابهی می خوانیم برایمان جذاب است. به ویژه که رویه و سطح ماجرا شباهت زیادی داشت؛ همان ماجراهایی که همه می دیدیم و به شدت متأثرمان می کرد در کتاب بازگو می شد. در سطح عمیق تر هم شباهت ها وجود داشت. در کتاب به وضوح عواقب ناسازگاری و عدم پذیرش و تحمل دیگری تصویر شده است. اینکه وقتی در درون هر کدام از ما یک دیکتاتور کوچک خانه کرده، وقتی تاب پذیرش دیگری را نداریم؛ چگونه بنیاد سازنده اجتماع ویران می شود. وقت ترجمه انگار آنچه را نویسنده اهل شیلی خود نوشته بود با گوشت و پوست خود احساس می کردم و می دیدم سرانجام دیکتاتوری به کجا می رسد.

دورفمن از مرگ رویاها در شیلی می گوید

گمان نمی کنید که «نشخوار رویاها» با توجه به ارجاعات سیاسی- اجتماعی اش، تاریخ مصرف داشته باشد؟

این کتاب فقط روایت یک دوره تاریخی یا شرایط سیاسی و اجتماعی نیست، روایتی بسیار متنوعی دارد که استادانه در هم تلفیق شده اند. دورفمن در این کتاب مهاجرت و تبعید را تصویر کرده، اینکه گم شدن و ناشناس بودن و از دست رفتن هویت چه بر سر انسان می آورد، از زندگی شخصی و تجربه های خانوادگی اش گفته، از مرگ رویاهایش و رویاهای مردمش گفته، از دیکتاتوری و عواقبش گفته، خود را در برابر خواننده اش عریان کرده و از اشتباهات، درس گرفتن ها و به بلوغ رسیدن هایش گفته. داستانی گوی و تصویرسازی اش چنان استادانه است که خواننده همراه او چمدان می بندد، سفر می کند، می خندد و می گرید. بسیار بجا و به موقع، زیبایی های زندگی را هم در اثر تصویر کرده است.

بینا ابراهیمی را بیشتر به عنوان مترجم نوجوان می شناسیم. چه شد که تصمیم گرفتید به سمت ادبیات



بزرگسال بروید؟

من پیش از این هم از ادبیات بزرگسال ترجمه کرده ام. البته بیشتر بر ترجمه کتاب های کودک و نوجوان متمرکز بوده ام و هنوز هم ترجمه برای کودکان و به ویژه نوجوانان برام در اولویت است. شاید پس ذهنم کمی می خواستم مهارتم را در ترجمه بسنجم، طبیعتا زبان مترجم برای ترجمه نوجوان شکل و شیوه خاصی پیدا می کند و رفت و برگشت بین زبان ها و بیان های مختلف در ترجمه آثار متفاوت، نوعی ورزش ذهنی برای مترجم است. شاید اینکه هنوز مترجم یا حتی نویسنده کودک و نوجوان در ایران جدی گرفته نمی شوند در این تصمیم نقش داشت، یا شاید زیبایی این کتاب مرا اسیر کرد...

پس به ترجمه دورفمن پرداختید تا توان خود را محک بزنید؟

ممکن است ... ما هنوز در فرهنگ خود، کارها را به کم ارزش و پرازش تقسیم می کنیم و کار برای کودکان و نوجوانان را کم ارزش و کودکانه می پنداریم. دشواری ترجمه دورفمن را چالش خوبی برای خودم می دانستم.

کدام دشواری ها؟ دشواری های زبانی؟

بله، بخشی به بازی های زبانی دورفمن برمی گشت به رفت و برگشت هایش بین زبان اسپانیایی و انگلیسی. آریل دورفمن، سال ها از نوشتن به زبان انگلیسی امتناع می کرد، انگلیسی را زبان آمریکا و زبان استعمار می دانست، بعد که با زبان انگلیسی آشتی کرد، توانایی های خود در زبان ورزی را به رخ کشید.

پس بخشی از ارجاعات دورفمن هم به همین زبان ورزی ها و به رخ کشیدن ها برمی گردد؟

بله. جالب است که در این کتاب ارجاعات متنوع و گسترده اند، از ادبیات یونان باستان گرفته تا ترانه های عامیانه، از جملات نویسندگان برجسته تا اشاره به صحنه هایی از فیلم های مشهور، از ضرب المثل ها تا سرودهای انقلابی؛ بازی های زبانی اش واقعا استادانه و انتخاب هایش بسیار به جا هستند و همین کمک کرده که متن شیرین و دلنشین باشد و خواندنی.

و ظاهرا این کتاب دورفمن با کسب اجازه از خود او در ایران منتشر شده؟

خیلی چیزها در ترجمه این اثر برای من به اتفاق و شبیه به معجزه بود. وقتی ترجمه کتاب تمام شد، یک هفته تمام فکر می کردم که چطور می توانم اثر نویسنده ای را که این همه از انسانیت، تلاش برای اعتلای آن و رعایت حقوق انسان ها گفته، بدون اجازه خودش منتشر کرد؟ تصمیم سختی بود، ولی دیدم که نمی توانم. برایش ایمیلی فرستادم و گفتم که اثرش را ترجمه کرده ام، ... ولی اینکه ناشی داشته باشد، یا مجوزی برای نشر در ایران و ... ولی پیش از هر کاری باید که اجازه خود او را داشته باشم. راستش را بخواهید خودم را به لحاظ روانی آماده کرده بودم که اگر اجازه نداد، کتاب را به هیچ ناشی نسیارم. در واقع، باور دارم که تلاش ما برای کسب حقوق مان باید با پذیرش پرداختن بهای آن آغاز شود. اینکه هر کدام در زندگی فردیمان بپذیریم که به آزادی و حقوق دیگران احترام بگذاریم. فدای آن روز، ایمیلی از دورفمن دریافت کردم که با لطف فراوان اجازه نشر کتاب را به من داد بود. این بود که کتاب را به «برج» سپردم تا در اختیار مخاطب قرار بگیرد و چه خوب که «نشخوار رویاها»، بدون ممیزی و باکپی رایب منتشر شد.



یادداشتی بر «ماه نیمروز» نوشته شهریار مندنی پور

تداعی رنگ ها و خاطره ها در روایت ها

نعمت مرادی

نویسنده



نقش «تداعی» در مجموعه داستان «ماه نیمروز» چیست؟ به اعتقاد اسرطو، اگر شیء با معلومات دیگری ارتباط داشته باشد، وجود یکی، موجب یادآوری دیگری خواهد شد. یعنی در اصل تداعی است که موجب یادآوری تصویر یا خاطره یا یک موقعیت زمانی و مکانی در برهه ای از زمان می شود. دکتر محمد علی محمودی می گوید با استفاده از تداعی است که می توان بین جهان عینی و جهان ذهنی شخصیت ها ارتباط برقرار و سیلان مداوم ذهن از خاطره و ذهنیتی به خاطره و ذهنیتی دیگر و از تصویری به تصویر دیگر را ترسیم و توجیه کرد. به موجب این رویکرد، از پیوند با تداعی اندیشه های ساده می توان اندیشه های پیچیده ای را ایجاد کرد؛ اتفاق خوبی که شهریار مندنی پور در این مجموعه رقم زده است. مجموعه داستان «ماه نیمروز» مجموعه ای از تداعی رنگ ها و بوها و خاطرات و طعم های مختلف روایی است که با کلمه جان می گیرد و چینش می شود. تداعی در ماه نیمروز باعث به خاطر آوردن و زنده کردن رویداد های گذشته در ذهن، خاطرات و سفر به هزارتوهای ذهن و برگشتن به اصل انسان در دامن طبیعت است. حال این برگشتن انسان چه از نوع اسطوره ای و زمانی و چه شباهیل تاریخی یا حتی افسانه ای و چه از لحاظ به عینیت در آوردن و شکار لحظه ها در زمان حال باشد. آیا انسان به دنبال خوی و حسیانه خود در طبیعت است؟ یا به دنبال برگشتن به همان خلق و خوی باستانی و همان کهن گوهای رفتاری که قرن به قرن پیچیده تر شده است. ماهیت کتاب جنگ است و درد. درد انسان، پلنگی که دختر خردسال شکارچی را شکار کرده و خورده است. «چرانزایش لاصب: داد می زند نمی شد... نمی شود. گوشت بچه ام توی تنش است... خون بچه ام تورگ هاش است.» در طول تاریخ از انسان های اولیه گرفته تا همین قرن، جنگ تداعی گر چیست؟ فریاد می گوید تداعی ها همیشه با نگرش های مهم درونی ذهن مشخص می شود که در لحظه

می کند. او در برخی از بخش های روایت از جریان سیال ذهن بهره می جوید که به موجب آن عمق جریان ذهنی شخصیت ها که آمیزه ای است از ادراکات حسی و افکار آگاه و نیمه آگاه، خاطرات، احساسات و تداعی های تصادفی را به همان صورت بیان می کند که حاصل همان تداعی هاست. تداعی های حاصل ذهنی پیچیده و چند لایه است. مندنی پور با آزاد کردن ذهن از قید نظارت ضمیر خود آگاه دست به ساخت کشف های می زند که در هزارتوهای ذهن جاخوش کرده است. انسان در داستان های ماه نیمروز و رنگ آتش نیمروزی و آتش و رس چیزی جز تصورات و آیدهای حاصل از احساس های مختلف از دنیای خشن و بی رحم ما نیست. موضوع تداعی گری، بررسی همین تصورات مرکب در این مجموعه داستان بوده است. با این همه، تصور مرکب الزاما به هیچ یک از تصورات ساده شبیه نیست. این تصور مرکب را در ماه جنگل های بلوط و جایی / دره ای و حتی اگر تابوت نداشته باشد، می توان حس کرد که به کیفیت محسوس و کیفیت ذهنی مخاطب هم کمک شایانی می کند. مادریکی از داستان های مجموعه با ظهور ناگهانی سه مرد ناشناس رویه روهستیم؛ سه مرد عجیب و غریب و مرموز که در میان مسافران هواپیمایی هستند و حامل مرگ سر نشینان؛ سه مرد سیاه چشم و سفید چشم و آزرق



چشم. این سه مرد برای سر نشینان تداعی گر کدام پیامند؟ اینجاست که مفاهیم در ذهن هر کدام از مسافرها و حتی مخاطب ها به شیوه های گوناگون شکل می گیرد. گاه این تداعی هادر ذهن شکل اسطوره و گاه مواجهه با رخدادی تاریخی و یا با آفرینی خاطره ای همراه با ترس است. آنها با دیدن این سه شخص کدام فیلم یا کدام خاطره یا کدام مفاهیم در ذهنشان نقش می بندد؟ قطعیتی وجود ندارد و درک آنها فقط و فقط از موقعیتی است که در آن سردگریم اند. این رخداد به شکل کاملا ناخود آگاهی در تصورات آنها ترسی عمیق را شکل می دهد. سقوط هواپیمای برای آنها تداعی گر چیست؟ مندنی پور با زیرکی تمام بدون اینکه به مرگ اشاره کند، همه آنها را در موقعیت مرگ و جنگی نابرابر قرار می دهد. انسان را در موقعیتی پوچ و به دور از هرگونه قطعیتی قرار می دهد. یاد داستانی دیگر تصورات از شخصیتی پیچیده و تصورات و تداعی های مرکب پیچیده تر مرد مفرغی دریمه و جنگل های بلوط که شخصیتی بی نام و نشان است که هویتش را قبرستانی می سازد که در آن زهکشی می کند و رابطه مستقیم با مرگ دارد که خود قبرستان تداعی گر مرگ و مرگ اندیشی است. و به صورت است که این مهم به این شکل خودش را بیان می کند. هرگز سراغ قبر زخم نمی روم، چون نه برای او فایده ای دارد و نه برای من! این مونولوگ مراد مونولوگ های بیگانه البرکامو می اندازد و یاد مونولوگ یا تک گوئی های درونی شخصیت رمان گاه بی تفاوت تنهایی پریها. لیک همچنین جرقه های در کتاب ماه نیمروز، در بنیامتفاج احساس های مارا مشتعل می سازند. آن گاه این رویداد های مزبور می شود مجموعه احساساتی خوشایند و (عمدات) ناخوشایند و همین مسأله حال لحظه ای ما را دگرگون می سازد. پس تداعی یک یاد و خاطره و حتی یک مونولوگ و یا دیالوگ در مجموعه داستان ماه نیمروز صرفا یک تصویر ذهنی عاری از هرگونه احساس نیست، بلکه هر یاد و خاطره ای با خود یک مولفه احساسی ملازم را نیز به همراه دارد که یک یادآوری، یک احساس را در ما زنده می کند.